مقدسات را دريابيم‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى

در آغاز، از اين سخن عميق پيامبر گرامى اسلام (ص) مدد مى‏گيريم كه فرمود: هر گاه در ميان امتم، بدعت‏ها پديد آمد، بر عالمان واجب است كه علم خويش را آشكار كنند [و با آنان به مبارزه برخيزند] و اگر چنين نكنند پس لعنت خدا بر آنان باد: «اذا ظهرت البدع فى امتى فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة اللّه».(1)

پس از بعثت حضرت محمد (ص) و ظهور اسلام، مقدسات دين همواره در معرض تهاجم دشمنان و دوستان نادان قرار داشته است. اين روند تخريبى امروز نيز ادامه دارد و از همه بيشتر، مكتب تشيّع در معرض آن قرار گرفته است.

رگ رگ است اين آب شيرين آب شور

بر خلايق مى‏رود تا نفخ صور

دشمنان ما گاهى به تحريف حقايق مذهبى دست مى‏زنند، زمانى شبهه افكنى و گاهى عالمان را هتك حرمت مى‏كنند و آنان را عوام‏زده مى‏پندارند. شگفتا كه فقط خود را حكيم و دانشمند مى‏دانند و با عوام‏فريبى و به بازى گرفتن مقدسات، در سوداىِ تصرفِ قدرتند. اينان به هيچ رو از تخريب نشانه‏هاى دين - هر گونه كه زمان اقتضا كند - دريغ ندارند.

سير تاريخى تخريب‏ها

تاريخ اسلام شاهد تهمت‏هاى ناجوان‏مردانه به اسلام و بنيان‏گذار آن، حضرت محمد (ص) بوده است. تخريب كنندگان، از هر روشى براى كم‏ارزش نمودن دين اسلام و حتى محو آن استفاده مى‏كردند. زمانى رسول كرم (ص) را مجنون و ساحر خواندند و قرآن را كتاب سحر و جادو و آيات شيطانى برشمردند. در مقطعى، بحث‏هاى كلامى گمراه كننده‏اى را مطرح كردند؛ به اين بيان كه آيا قرآن كتاب لفظى خداوندگار است يا كتاب نفسى؟ آيا قرآن مجيد مانند حضرت حق، قديم است يا حادث؟ و... در اين مجادله‏ها كينه‏هاى فراوانى افروخته شد و تفرقه‏هاى اسفناكى به وجود آمد و در اين ميان، عده فراوانى كشته شدند.

پيامبر اكرم (ص) با هوش‏يارى و درايت، دريافته بود كه اين شبهه‏ها و خرافه‏ها چونان شمشيرى است كه پيكره اسلام را به شدت مجروح مى‏كند، لذا در زمان حياتش با انواع خرافات شخصاً برخورد مى‏كرد و آنها را خنثى مى‏ساخت؛ مثلاً روز وفات فرزندش ابراهيم با خورشيد گرفتگى مصادف بود. بعضى از خواص به عوام منتقل كردند كه اين كسوف به دليل مرگ فرزند رسول اكرم (ص) است تا خورشيد هم خود را عزادار بداند. رسول خدا (ص) به محض شنيدن اين خبر، به بلال دستور داد مردم را در مسجد جمع كند. آن‏گاه فرمود: اين مزخرفات چيست كه بعضى مى‏گويند، مرگ فرزند من چه ارتباطى با گرفتگى خورشيد دارد!؟ خورشيد و ماه از نشانه‏هاى قدرت و حكمت خداوندى هستند كه بر طبق سنن طبيعى و قوانينى كه خدا براى آنها مقرر داشته، حركت مى‏نمايند و براى مرگ و حيات كسى، خسوف و كسوف نمى‏كنند: «لا ينكسفان لموت احد و لا لحياته».(2)

پيامبر (ص) با اين عكس العمل مى‏خواست همه حوادث طبيعى و عظيم را مطابق قانون الهى به خداى بزرگ منسوب نمايد و مردم را از چنگال خرافات آزاد ساخته و عقل و علم را زنده نمايد. حتى در سن چهار سالگى كه مادرش سرمه كشيد و مهر يمانى به گردنش انداخت تا ديوهاى صحرا به او صدمه نزنند، پيامبر (ص) آن را از گردنش در آورد و فرمود: مادر! آرام باش، خدا نگه‏دار من است.(3)

پس از رحلت پيامبر (ص)، امام على (ع) و سپس پيشوايان معصوم ديگر، بيانى صحيح و سنجيده از كلام وحى و گفتار و رفتار پيامبر (ص) ارائه دادند و با تأكيد بر عقل و عرفان و انديشه و معنويت، آموزه‏هاى دينى را تبيين كردند. اما هم‏زمان با اين فعاليت‏هاى سازنده، گروه‏هاى تخريبى و گمراه كننده‏اى هم بودند كه مقدسات را به بازى گرفتند و عقل و عرفان را با هوس‏هاى خود آلودند. اين تلاش‏هاى تخريبى ادامه يافت تا اينك كه به شكل‏هاى مختلف و با انگيزه‏هاى گوناگون، خود را نشان مى‏دهد.

مهاجمان امروز با ترفندهاى تازه و زيركى‏هاى خاصى در قالب كرامت، معنويت، مطالب عوام پسند و... مردم را به خرافات مى‏كشانند؛ مثلاً آنان را وادار مى‏كنند كه دعا را به جاى «دوا» نشانده و به جاى مراجعه به پزشكان متخصص و متعهد، به غيب گوها و مدعيان شفا دهنده رجوع كنند. مى‏خواهند استخوان درد را تنها با دعاى اين و آن برطرف سازند و كرم دندان و سرطان را با خواندن دعا و ايجاد ارتباط با عالم غيب و يا با مقدارى نبات، ريشه‏كن نمايند.

متأسفانه برخى از مدعيان كرامت و ارتباط با عالم غيب و ارواح نيز از فضاى آزاد كنونى سوء استفاده كرده، بدون هيچ گونه تخصصى در فقه و فقاهت، در مسند افتا نشسته‏اند و درباره مسائل دين اظهار نظر مى‏كنند. خمس آل رسول را زير سؤال مى‏برند، نماز مسافر را تمام مى‏دانند، همانند وهابى‏ها شفاعت و توسل را منكر مى‏شوند و ادعا دارند با ارواح مؤمنان و ملائكه و جنّيان در ارتباطاند و بيماران روحى و جسمى را به كمك آنان درمان مى‏كنند. با ترفند و تلقين مخصوص و يا به كمك جنّ و شيطان، انگشت‏هاى بسته مراجعه كننده را باز مى‏كنند و از همين نقطه، فريب كارى آغاز مى‏گردد. مى‏گويند همان طور كه حضرت ابراهيم، موسى و عيسى (عليهم السلام) با عنايات الهى موفق به انجام كارهايى بودند، ما نيز از اين فضيلت بهره‏منديم و حتى به جايى رسيده‏ايم كه احكام اسلام را با يك واسطه از خدا و يا ارواح امامان (عليهم السلام) مى‏گيريم و نيازى به تقليد از فقيه و مرجع نداريم.

طبق گفته مسئولان قضايى، مردى در قم پيدا شده بود كه مى‏گفت: مراجعه به پزشك، يك نوع شرك است، زيرا قرآن مى‏فرمايد: «و الذى هو يُطعِمُنى و يسقين و اذا مَرِضْت فهو يشفين».(4) اگر بگوييم ما نبايد براى درمان امراض خود نزد دكتر برويم، زيرا بيمارى و شفا مستقيم و بدون واسطه از خداوند است، پس بايد به دنبال آب و نان هم نرويم، چون به موجب همين آيه او بندگان را اطعام و سيراب مى‏كند. با اين‏كه چنين افرادى در سيره پيامبر (ص) و ائمه اهل بيت (ع) و اصحاب با وفاى رسول خدا (ص) بارها رجوع به دكتر نصرانى و يهودى را شنيده‏اند ولى باز هم از خرافات دست بر نمى‏دارند. برخى استخاره با قرآن و تسبيح را در تمام موارد جاى‏گزين مشاوره با عقلاى جامعه و بازگشت به عقل و تدبير، تلقى كرده‏اند، آن هم نه به هنگام تحيّر، بلكه در آغاز كار و در هر امرى از امور؛ در صورتى كه استخاره و قرعه صرفاً براى رفع سرگردانى و خارج شدن از بن بست است و بايد پس از مشاوره با عقلا و متخصصان انجام گيرد، زيرا ممكن است عقلا هم گرفتار تضاد عقيده در ارائه راه شوند و يا نتوانند به درستى راهنمايى كنند.

توسل به پيامبر و امامان نيز در جاى‏گاه خود، بسيار مطلوب بوده و منشأ كمال معنوى و رسيدن به حوايج معقول است، ليكن بايد توسل و دعا در كنار به كار گرفتن موازين عقل و منطق و استفاده از ابزارهاى مناسب و خدا ساخته باشد.

راوى مى‏گويد: نزد پيغمبر (ص) نشسته بوديم، آن حضرت آيه «امن يجيب المضطرّ اذا دعاه و يكشف السوء...»(5) را خواند. حضرت على (ع) بر خود لرزيد و فرمود: يا رسول اللّه! ممكن است گرفتار مصيبت شويم و نتوانيم از عهده امتحان بيرون آييم. پيامبر (ص) فرمود: «لا يحبّك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق الى يوم القيامة».(6) معروف است كه حضرت على (ع) در جنگ‏ها شمشير مى‏زد و آيه «امّن يجيب المضطرّ اذا دعاه و يكشف السّوء و يجعلكم خلفاء الارض» را مى‏خواند؛ يعنى هيچ گاه به جاى جنگ مسلحانه، فقط به دعا و راز و نياز بسنده نمى‏كردند؛ مى‏جنگيدند و از خدا نيز طلب پيروزى و نصرت مى‏كردند.

روزى حضرت على (ع) عازم جنگ بود، كاهنى از راه رسيد و عرض كرد: اوضاع نجوم نشان مى‏دهد كه اگر امروز به ميدان جنگ برويد شكست خواهيد خورد. حضرت فرمود: شكست و پيروزى به دست قدرت الهى است. ما با توكل به خدا به ميدان جنگ مى‏رويم و از خدا پيروزى مسئلت مى‏كنيم. از حسن اتفاق، در همان جنگ پيروز شدند.(7)

اگر سيره و گفتار رسول اكرم (ص) و ائمه دين را به كار گيريم به تمام اهداف خود خواهيم رسيد و گرفتار لغزش نخواهيم شد. روزى امام على (ع) اسرارى را از آينده برملا مى‏كردند، يكى از اصحابش گفت: حضرت على (ع) علم غيب مى‏گويد. حضرت با تبسّم فرمود: اين علم غيب نيست؛ اين تعلّم و آموختن از صاحب علم است. خداوند متعال از طريق وحى به رسولش علومى را آموخت و او هم به ما آموزش داده است.(8) علم غيب آن است كه انسان بدون تعليم و تعلّم، چيزهايى را بداند. خداوند در قرآن فرموده است: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً الا من ارتضى من رسول؛(9) او داناى غيب است و آن را بر هيچ كس آشكار نمى‏سازد، مگر براى آن پيامبرى كه از او خشنود باشد».

آرى، خداوند براى هر امر و مقصدى علل و اسبابى آفريده كه بايد از آن علل و اسباب همراه با توكل بر خدا استفاده كرد. قرآن مى‏فرمايد: «فليرتقوا فى الاسباب»؛(10) يعنى بايد با علل و اسباب پيش رفت و از آنها كمك گرفت.

در حديثى آمده است: «ابى الله ان يجرى الاشياء الا باسباب فجعل لكل شى‏ء سبباً و جعل لكل سبب شرحا و جعل لكل شرح علما؛(11) خداوند ابا دارد از اين كه امور را از غير طريق علل و اسباب انجام دهد. از اين رو براى هر سببى، شرحى و بيانى قرار داده و براى هر شرحى، علمى مقرّر نموده است». در حديثى ديگر پس از كلمه اسباب مى‏فرمايد: «لا بد من الحركة نحو الحاجة و التوكل على الله فى جميع الامور»؛(12) يعنى ناگزيريم در تمام امور با توكل بر خدا به سوى مطلوب حركت كنيم تا نتيجه بگيريم. استجابت دعا هم غالباً از طريق هدايت به اسباب واقعى صورت مى‏گيرد و علت ماورايى به ندرت اتفاق مى‏افتد. اگر فرضاً علت ماورايى هم در ميان باشد، باز طبق قانون عليت خواهد بود.

به قول علامه مطهرى: يك روز نظريه كوانتوم آمد و خداپرستان خوش‏حال شدند كه معلولى بدون علت به وجود آمده است؛ در صورتى كه اين امر به زيان خداپرستى مى‏انجامد نه به سود موحّدان، چرا كه از نظر فلسفه اسلامى هر معلولى بدون علت نيست و نمى‏تواند باشد. بنابر اين اولاً: عدم كشف علت يك چيز دليل بر نبود آن علت نيست؛ ثانياً: نقض قانون عليت به ضرر خداپرستان است نه به سود آنها و ثالثاً: چيزى نمى‏پايد كه علت آن معلول آشكار مى‏شود و از حسن اتفاق چنين شد و براى آن نظريه، علت پيدا شد.(13)

چندى قبل فردى در همدان خوابى را بازگو كرده بود كه امام هشتم (ع) به او فرموده: به مدت يك ماه به فلان امام زاده واقع در فلان روستاى همدان آمده‏ام و از مردم تقاضا كرده است براى زيارتش به اين امام‏زاده سفر نمايند. مطابق آمار اعلام شده متجاوز از صدها ماشين به آن امام‏زاده عازم شدند، راه آن را آسفالت كردند و امام‏زاده آباد شد.(14) اين در صورتى است كه خواب و رؤيا هيچ گونه حجيت و سنديتى ندارد و گاهى دروغى گفته مى‏شود تا جاده‏اى آسفالت شود يا قيمت ملك در آن مكان بالا رود و يا دروغ گو خود را موجّه جلوه دهد.

شخصى از تهران با دفتر مجله تماس گرفت و گفت: پسرم قبلاً در ايران تحصيل مى‏كرد. روزى در خواب مى‏بيند كه فردى به او مى‏گويد: براى ادامه تحصيل بايد به انگلستان بروى. با چه زحمتى او را به انگلستان فرستاديم. اينك از لندن تماس گرفته كه دوباره همان مقام مقدس به خواب من آمده و مى‏گويد: بايد بروى آمريكا و در آن‏جا درس بخوانى. بنده عرض كردم فقط و فقط خواب پيامبران و امامان معصوم براى ما و خودشان حجت و سند است، ولى اگر در خواب باشيم و پيغمبر و امام به ما دستورى بدهند، الزام آور نمى‏باشد و حجيتى ندارد. مضافاً اين كه ممكن است خواب ما شيطانى باشد. البته اگر چيزى در بيدارى بفرمايند بر ما حجت است و بايد به آن التزام عملى داشته باشيم.

گاهى شياطين جنّى و انسى در عالم رؤيا و يا بيدارى، حادثه‏اى را پيش‏گويى مى‏كنند و وقتى درست از كار در مى‏آيد همان را وسيله‏اى براى فريب‏كارى‏هاى بعدى قرار مى‏دهند؛ براى نمونه، زنى كه خواهرش همواره دختر به دنيا آورده بود به دكتر نباتى و علفى مراجعه كرده و از وى استدعا مى‏كند تا نباتى به او بدهد تا فرزندش پسر شود. او هم نباتى مى‏دهد و تصادفاً پس از مدتى خداوند دو پسر دوقلو به وى عنايت مى‏كند. اين در حالى است كه اگر نزد دكتر نباتى هم نمى‏رفت، جنسيت فرزندان در رحم او معيّن شده بود، زيرا دكتر نباتى نمى‏تواند با مقدارى نبات، جنسيت فرزندان آن زن را تغيير بدهد و فقط با جراحى مى‏توان چنين كارى را كرد. در اين‏جا بايد نكته‏اى را متذكر شد و آن، تأثير شگفت آور تلقين همراه با عقيده است. در كتاب‏هاى روان‏شناسى از اعجاز تلقين سخن‏ها گفته شده است و در تاريخ نيز نمونه‏هاى فراوانى از تأثير منفى و مثبت آن به چشم مى‏خورد و اين موضوع، يك امر علمى و عادى است، نه كرامت و معنويت.

از همه اينها اسفناك‏تر هجمه‏اى است كه امروزه به فرهنگ و اعتقادات مردم وارد مى‏شود. برخى از صيّادان به نام امام زمان (ع) با نوشتن و ترويج كتاب‏ها و مجله‏هاى جهت‏دار به جان عقايد عاشقان حضرت ولى عصر (ع) افتاده‏اند و آنان را به سوى خود مى‏كشانند. كتاب ملاقات با امام زمان (ع) و پرواز روح مى‏نويسند، با اين طرّهات جوانان را از زندگى معقول باز مى‏دارند و به سوى توسلات بى‏حاصل و تشرّف به محضر امام عصر (عج) دعوت مى‏كنند، در صورتى كه شخصاً از آن بى‏بهره‏اند و در مكتب استاد ملا آقا جان زنجانى قلم مى‏زنند. در حالى كه يكى از عالمان نامور زنجان كه اكنون از مراجع است، از مرحوم پدرش نقل مى‏كند كه فرمود: ملا آقا جان زنجانى، فردى «داش مسلك» بوده و در مجالسى كه از ناحيه مريدها تشكيل مى‏شده به گوشه مجلس نگاه مى‏كرده تا چهره امام زمان را مشاهده كند و به اذن حضرتش روضه بخواند. صاحب پرواز روح نقل مى‏كند: با ملا آقاجان زنجانى در مسجد كوفه نشسته بوديم، وى به من گفت: اگر چشم برزخى داشتى، اين جا را باغ مى‏ديدى.

وى شخصاً مدعى است كه چندين بار خودش و پدرش خدمت امام زمان (ع) رسيده‏اند، (15) در صورتى كه در توقيع مبارك امام زمان (ع) چنين آمده است: «و به زودى از شيعيان ما كسانى پيدا مى‏شوند كه ادعاى ديدار ما را مى‏كنند، آگاه باشيد هر كسى (در هر شرايط و موقعيتى كه باشد) اگر پيش از قيام سفيانى و صيحه آسمانى ادعاى مشاهده و ديدار ما را نمايد، بى گمان بسيار دروغ‏گوست.»(16)

در اين كلام، حضرت مهدى (ع) استثنايى قائل نشده است تا همه درها را به روى مدعيان دروغين ببندد. از اين رو برخى از مراجع تقليد معتقدند: اگر كسى هم ديدارى با امام عصر (ع) داشته باشد بايد كتمان كند و يا به حساب ملاقات با يكى از كارگزاران آن حضرت بگذارد. اكنون مراجع و بزرگان دين نيز از ترويج اين خرافه‏ها و ضربه به مقدسات به شدت نگرانند و در سخن‏رانى‏ها آشكارا اعلام خطر كرده‏اند، زيرا بعضى از مدعيان مشكوك و يا دروغين، اين افسانه‏ها را براى كسب شهرت و عزت و مقام و آب و نان منتشر مى‏كنند. ماجراى ارتباط شيخ مفيد با امام عصر (ع) پس از صد سال از سوى شاگردانش بيان شده و خود شخصاً چيزى نفرموده است. به هر روى، اگر اين روند ادامه پيدا كند و عالمان دين بيشتر از اينها افشاگرى نكنند، اصل موضوع زير سؤال مى‏رود و ممكن است مردم گمان كنند شرف‏يابى به محضر آن حضرت كار بسيار آسانى است. از اين رو شايد دست از كار و زندگى كشيده و با رفتن به مسجد جمكران و كوه خضر و عريضه نويسى، در صدد تشرّف بر آيند و اگر به مقصد نرسيدند كه اغلب نمى‏رسند، در دين و ايمان خود به شك و ترديد خواهند افتاد. از اين رو لازم است در اين موضوع بازنگرى عميق‏ترى صورت گيرد و آخرين توقيع مبارك امام عصر (ع) به درستى تحليل گردد و برخى از مدعيان دروغين نيز به مردم معرفى شوند. هم اكنون مجله‏اى به نام «خورشيد مكه» در قم منتشر مى‏شود و افكار و مكاشفات صاحب كتاب پرواز روح را كه از مشهد مقدس رانده شده، در قم و ساير بلاد ايران ترويج مى‏كند. اينك اين موضوع به صورت يك جريان خطرناك در آمده است كه فرزندان را از والدين و زنان را از شوهران جدا مى‏كنند و از همه بدتر باعث ترويج خرافات شده‏اند كه هر چه زودتر بايد براى آن فكر اساسى كرد.

از زبان يكى از صالحان و مردان نيك الهى به نام شيخ رجبعلى خياط بازگو ساخته‏اند كه او از مادرش نقل مى‏كند كه مى‏گفت: «موقعى كه تو را در شكم داشتم [شبى پدرت غذايى را به خانه آورد] خواستم بخورم ديدم كه تو به جنب و جوش آمدى و با پا به شكمم مى‏كوبى، احساس كردم كه از اين غذا نبايد بخورم. دست نگه داشتم و از پدرت پرسيدم...؟ گفت: حقيقت اين است كه اينها را بدون اجازه [از مغازه‏اى كه كار مى‏كنم ]آورده‏ام، من هم از آن غذا مصرف نكردم».(17) نويسنده كتاب كيمياى محبت اعتراف مى‏كند كه پدر شيخ ويژگى قابل توجهى نداشته است، ولى از جناب شيخ نقل كرده كه: «احسان و اطعام يك ولى خدا توسط پدرش موجب آن گرديده كه خداوند متعال او را از صلب اين پدر خارج سازد».(18)

يكى از مراجع معظّم تقليد به نويسنده كتاب فوق اعتراض مى‏كند كه چرا اين مطالب سست را مى‏نويسيد، كه وى در پاسخ مى‏گويد: امام راحل (ره) فرموده است كه كرامات اوليا را منكر نشويد. آن مرجع بزرگوار مى‏گويد: آيا امام فرموده كرامت اوليا را حتى در شكم مادر هم نبايد انكار كنيم و هر چيزى را كه به نام كرامت از كسى نقل مى‏كنند، بايد بپذيريم!؟ غافل از اين‏كه ايشان در يكى از وصاياى خود فرمود: «من نمى‏خواهم تطهير مدعيان را بكنم، كه‏اى بسا خرقه كه مستوجب آتش باشد؛ من مى‏خواهم اصل معنا و معنويت را انكار نكنى؛ همان معنويتى كه كتاب و سنت از آن ياد كرده‏اند و مخالفان آن به توحيد عاميانه پرداخته‏اند.»(19)

اين جانب نيز بر اين باورم كه برخى از اين نوع كرامت‏ها كه با عقل و منطق نمى‏سازد، موجبات ترويج دينِ عوامانه را فراهم مى‏سازد. مگر بچه‏اى كه در رحم مادر بوده از همان كودكى از اولياى خدا بوده كه با لگد زدن به جدار رحم، مادرش را متوجه لقمه حرام كرده باشد. وانگهى، همگى در زندگى خود اشخاصى را سراغ داريم كه احسان و اطعام فراوانى به بندگان خدا كرده‏اند، ولى از صلب آنها مردان و زنان صالح و ممتازى به وجود نيامده است. صلاحيت هر انسانى بستگى به تقوا و اراده جدى و مربيان شايسته و عارف و با ايمان دارد. اگر بنا بود عنايت ويژه در كار باشد بايد براى همه بندگان خدا مى‏بود، نه در خصوص ايشان. از اين رو دزدى همچون «فضيل عياض» و يا مرد عيّاشى مانند «بُشر حافى» با توبه نصوح و تلاش معنوى از اولياى خدا مى‏شوند كه خلفاى زمان هم براى موجّه شدن نزد مردم به خدمت ايشان مشرّف مى‏شدند.

مرحوم شيخ رجبعلى خياط، يكى از مردان خوب زمان بوده، ولى دعوى اولياى الهى بودن نداشته است، ليكن به قدرى سخنان غير منطقى از او نقل كرده‏اند كه به جاى تعريف، او را كوبيده و زير سؤال برده‏اند.

مؤلّف «كيمياى محبت» مطلبى را در كتابش به اين مضمون بازگو مى‏كند كه مرد دانشمندى در آرزوى زيارت حضرت بقية الله بود و از عدم توفيق رنج مى‏برد. مدت‏ها رياضت‏ها كشيد، ولى ميسّر نشد. در اين اثنا شنيد كه در بين طلاب نجف معروف است هر كس چهل شبِ چهارشنبه نماز مغرب و عشاى خود را در مسجد سهله بخواند، سعادت تشرّف نزد امام زمان (ع) را خواهد يافت. با زحمت فراوان اين مرحله را طى كرد، اما باز نتيجه نگرفت. سپس به علوم غريبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شده و چله‏ها نشست و رياضت‏ها كشيد و اثرى نديد؛ ولى به يمن ناله‏هاى سحرگاهى صفايى پيدا كرد. گاهى حالت خلسه به او دست مى‏داد و حقايقى را مى‏ديد. در يكى از همين حالات به او گفتند: شرف‏يابى ميسّر نمى‏شود مگر اين‏كه به فلان شهر سفر كنى. با زحمت به آن شهر رفت، گفتند: حضرت در بازار آهنگران در مغازه پيرمرد قفل سازى نشسته است. خود را رسانيد، ولى مأمور به سكوت شد. در اين حال ديد پير زنى ناتوان و قد خميده از راه رسيد، قفلى را نشان داد و گفت ممكن است اين قفل را «سه شاهى» از من خريدارى كنى؟ پيرمرد گفت: خواهرم! اين «دو عباسى» ارزش دارد و پول كليد آن بيش از «ده دينار» نيست. اگر كليد آن را درست كنم، اين قفل، «دو عباسى» ارزش پيدا مى‏كند. گفت: من به پول آن نيازمندم. قفل‏ساز گفت: هشت شاهى مى‏ارزد، من هفت شاهى مى‏خرم. چون بيرون آمديم. امام فرمود: آقاى عزيز! ديدى انصاف قفل‏ساز را، اين طور باشيد تا ما به سراغ شما بياييم. لازم نيست متوسل شويد و چله نشينى كنيد.(20) سؤال اين است كه اگر داشتن انصاف به اين اندازه توفيق تشرّف را فراهم مى‏كند پس بسيارى از مسلمان‏ها بايد به محضر آن حضرت شرف‏ياب شده باشند.

بنده اين عمل را در تركيه به وفور ديده‏ام كه جنس ديروز را كه عين جنس امروز است، ارزان‏تر مى‏فروشند؛ ولى همان جنس را چون امروز گران‏تر خريده‏اند، گران‏تر مى‏فروشند و اين الفباى اسلامى است، كرامت نيست.

از جانب ديگر، در آن كتاب نامى از آن دانشمند برده نشده و راوى، مجهول الهويه است. ضمن اين‏كه از كتابى موثّق نيز نقل نشده است؛ كتاب استفاده شده براى نقل اين مطلب با پول اداره اوقاف در زمان شاه چاپ شده كه از نظر امام (ره) مشروعيت نداشت.

فرزند مرحوم شيخ درباره ايثار پدرش به نقل از مادرش مى‏گويد: رفتم پشت‏بام ديدم حسن و على آتش روشن كرده‏اند تا دو نفرى پوست خيكى را سرخ كرده و بخورند. ناراحت شدم. مقدارى مس و مفرغ برداشتم و بردم زير بازارچه فروختم تا دم پختك براى آنها درست كنم. برادرم قاسم خان مرا ديد و پرسيد: چه مى‏كنى؟ ماجرا را شنيد. گفت: چه مى‏گويى، شيخ رجبعلى را در بازار ديدم صد فيش چلوكباب ميان مردم تقسيم مى‏كند، چراغى كه به خانه رواست به مسجد حرام است. همسرش گفت: شب كه شيخ به خانه آمد، به او اعتراض كردم و با ناراحتى خوابيدم. نيمه‏هاى شب ناگاه متوجه شدم كه مرا صدا مى‏زنند، بيدار شدم ديدم اميرالمؤمنين على (ع) در خانه است. فرمود: او بچه‏هاى مردم را نگه داشته، ما هم بچه‏هاى تو را نگه مى‏داريم. هر وقت بچه‏هايت از گرسنگى مردند، حرف بزن.(21)

اولاً: از كجا معلوم كه اميرالمؤمنين (ع) بوده است؛ ثانياً: قبل از شناختن حضرت، وقتى اين زن عفيف بيدار شد و مردى را در خانه ديد، به طور طبيعى بايد فرياد مى‏كشيد و شيخ را بيدار مى‏كرد؛ ثالثاً: اين حرف منطقى به نظر نمى‏رسد: « وقتى بچه‏هايت از گرسنگى مردند، حرف بزن». اين‏كه نوش دارو بعد از مرگ سهراب است. رابعاً: چرا شيخ رجبعلى جواب زنش را نداد و او با ناراحتى خوابيد. وانگهى، پوست خيك خوردن از باب اضطرار است. چگونه شيخ در آن زمان صد عدد فيش چلوكباب را توزيع مى‏كند، ولى دوتاى از آنها را به خانه نمى‏آورد. مضافاً اين‏كه آيا نسبت دادن اين كلام به بزرگ‏ترين حكيم جهان، امام على (ع) صحيح است!؟ وانگهى، يك زن متشرّع چگونه بدون اجازه شوهرش مس‏ها و مفرغ‏هاى خانه را فروخته است.

يكى از تناقض‏هاى كتاب مذكور اين است كه از يك سو مى‏نويسد: شيخ با اين‏كه خود از اهل كشف و شهود بود، مى‏فرمود: در مكاشفات يقين نداشته باشيد و هيچ وقت بر مكاشفات تكيه نكنيد. هميشه بايد رفتار و گفتار امامان را الگو قرار دهيد؛ اما بيشترين فضايل شيخ رجبعلى‏ها و همانند او را مكاشفه تشكيل مى‏دهد و اگر كارها و سخنان مكاشفه شونده‏ها را از نوشته‏ها منها كنيم، چيزى به نام كرامت باقى نمى‏ماند.

يكى از فرزندان شيخ نقل مى‏كند: روزى با پدرم به كوه «بى‏بى شهربانو» مى‏رفتيم، در راه به رياضت كشى برخورديم كه ادعاهايى داشت. پدرم به او فرمود: حاصل رياضت‏هاى تو چيست؟ آن شخص خم شد، يك قلوه سنگ را برداشت و تبديل به گلابى كرد و گفت: بفرماييد ميل كنيد. پدرم گفت: اين كار را براى من كردى، براى خدا چه كرده‏اى؟ مرتاض با شنيدن اين سخن، به گريه افتاد.(22)

آيا واقعاً قلوه سنگ تبديل به گلابى شد يا جادو بود. وانگهى، مى‏توانست بگويد نتيجه رياضت من اين بود كه سنگ را به اذن خدا براى يكى از اولياى خدا به «گلابى» تبديل كردم.

نويسنده كتاب در ادامه مى‏نويسد: شيخ اين اعتقاد را كه: «جز خداوند، چيزى نخواهد» از دو فرشته آموخته است: يكى از ارادت‏مندان شيخ از او نقل مى‏كند: «شبى دو فرشته با دو جمله به من راه فنا آموختند و آن جملات اين بود: از پيش خود هيچ مگو و غير از خدا هيچ مخواه».(23) اين در صورتى است كه گفتارهاى نقل شده از اين شيخ غالباً از خود اوست و كمتر از كتاب و سنت مى‏باشد و بيشتر آنها مكاشفه است.

در عصر ما، به بركت نهضت و انقلاب اسلامى و هم‏زمان با جنگ تحميلى، جوّى از معنويت و عرفان‏گرايى پيدا شد و باعث گرديد جمعى از صيّادان روح و انديشه و يا نويسندگان خوب و متعهّد از اين فضاى معنوى و گرايش عمومى سوء استفاده و يا حسن استفاده كرده، براى شهرت‏طلبى و كسب مال و جاه، ادعاى عرفان نموده و يا يكى از شخصيت‏هاى متوفّا را برجسته كنند و شايعاتى را درباره آنان مطرح نمايند تا مردم را از چهره‏هاى واقعى رجال دين منصرف سازند. امروزه از شيخ انصارى، شيخ محمد حسن نجفى (صاحب جواهر) و مراجع تقليدى همچون: آقا سيد ابوالحسن اصفهانى، بروجردى، ميلانى، سيد عبدالهادى شيرازى و ميرزاى بزرگ، در محافل عوام و بعضاً طلاب سخنى به ميان آورده نمى‏شود؛ در صورتى كه آنان فقه و فقاهت را پايه‏ريزى كرده و اسلام را زنده و رونق فوق العاده داده‏اند. از مرحوم نراقى، طراح بحث ولايت فقيه چيزى گفته نمى‏شود، ولى از پينه دوز و پيرمرد قفل ساز و كفاش و پالان دوز و... بت‏هايى مى‏تراشند و اين گونه براى جامعه الگو سازى مى‏كنند.

بزرگ‏ترين كرامت امام راحل (ره) به وجود آوردن اين انقلاب عظيم و بى بديل بود، ولى هميشه اين پديده قرن بيستم را به خدا و مردم و شهدا نسبت مى‏داد. پيش بينى‏هاى كرامت گونه‏اى مانند: شكست نظام شوروى، رأى نياوردن رئيس جمهور اسبق آمريكا و پيروزى انقلاب را به صورت عادى فرمودند و ادعاى مكاشفه و الهام هم نداشتند. ياران راستين امام راحل (ره) نيز براى مقام رهبرى كرامات ساختگى درست نكردند، بلكه شايعات را تكذيب مى‏كردند؛ براى نمونه، هنگام بازگشت امام راحل به ايران، بختيار و عواملش حكومت نظامى اعلام كردند. مرحوم آية الله طالقانى پيامى داد كه مردم در آن ساعت‏ها بيرون نيايند، ولى حضرت امام اعلام كردند كه مردم به خيابان‏ها بريزند و حكومت نظامى را بشكنند. در اين واقعه شايع كرده بودند كه مرحوم طالقانى با امام تماس گرفته و گفته است: در صورت شكستن حكومت نظامى فكر نمى‏كنيد مردم بى‏دليل كشته شوند و پس از گفت و گوى بسيار، حضرت امام در پاسخ فرموده‏اند: اگر دستور حضرت مهدى باشد چه بايد كرد؟ در حالى كه هم مرحوم طالقانى و هم مرحوم حاج احمد آقا هر دو اين جريان را تكذيب كردند.

آرى، كرامت امام (ره) در اين بود كه على‏رغم همه شاه‏دوستى‏ها و سازش‏كارى‏ها يك تنه قيام كرد و با هم‏يارى علما و مراجع راستين، اين معجزه قرن را به وجود آورد.

آن مردمى كه پشت به حكم خدا كنند

وآن دسته‏اى كه گوش به هر مدّعا كنند

در مسلكى كه فال نخود علم و حكمت است‏

واز علم غيب حاجت مردم روا كنند

آن‏جا عجب مدار كه هر روز نو به نو

بنياد حرف مفت فروشى به پا كنند

پي نوشت ها:

1) اصول كافى، ج 1، ص 54.

2) المحاسن، ص 313؛ سيره حلبى، ج 3، ص 348.

3) بحارالانوار، ج 15، ص 392.

4) شعراء (26) آيه 80 - 79.

5) نمل (27) آيه 62.

6) تأويل الايات، ص 398.

7) نهج البلاغه، خطبه 79.

8) همان، خطبه 128.

9) جن (72) آيات 27 - 26.

10) ص (37) آيه 10.

11) اصول كافى، ج 1، ص 183؛ بحارالانوار، ج 4، ص 90.

12) مصباح الفقيه، ج 5، ص 475 و ج 3، ص 795.

13) برداشت از: شرح مبسوط منظومه، ج 4، ص 111.

14) در تمام همدان و حومه آن، اين قضيه پيچيده و معروف گرديده است.

15) براى كسب اطلاع بيشتر، به كتاب پرواز روح مراجعه فرماييد.

16) بحارالانوار، ج 51، ص 360.

17) محمد محمدى رى‏شهرى، كيمياى محبت، ص 29.

18) همان.

19) صحيفه نور، ج 22، ص‏371.

20) سرمايه سخن، ج 1، ص 613 - 611؛ به نقل از: محمد محمدى رى‏شهرى، كيمياى محبت، ص 38 - 36.

21) برگرفته از: محمد محمدى رى‏شهرى، كيمياى محبت، ص 42 - 41.

22) همان، ص 179.

23) همان، ص 165.